

بالاحصار کابل و پیش آمده های تاریخی

نیز حاضر بود . بندگان همایون مافر نمودند که بعد ملاحظه سواران قدیمی سوار جدید دیده شود . درین اثنا یکسوار جد بد گذشته که اسپ و براق او و جوانی او خوب بود بندگان همایون مافر نمودند که این سوار را بنویسند لشکر نویسان نوشتند ترپور صاحب گفت که بنویسند . بندگان همایون ما بملاحظه گفته صاحب مذکور فرمودند که بنویسند . لشکر نویسان حکم نوشته خود نمودند . چون این کلمات در میان آمد مردم از هر کنار بیکدیگر نظر کردن گرفتند عالیجاها خود فکر کنید که در همان مجلس اگر بندگان همایون ما در نوشتن پانصد سوار جدید حکم میفرمودند مناسب او امر سرکار بود . یک سوار چه چیز بود که نوشته میشد بانمیشد باین سخن ها که حاصل ندارد بد نامی حاصل میشود . غرض ، آن عالیجاها خود هشیارند . از حضور که مقرر شده که ترپور صاحب کلان لشکر نویسان باشد لشکر نویسان بدون اطلاع و اجازت صاحب مذکور سوار را صحیح ننمایند و بغیر مهر او برات لشکر را مهر ننمایند ، اول مهر صاحب در برات باشد بعد از آن لشکر نویسان مهر کنند اولی مینماید نه آنکه رسم قدیم بر طرف شود و کمی و زیادتی لشکر و واجب ایشان با سر کار نباشد و لشکر و لشکر نویسان خود را از سر کار اشرف ندانند . بخاطر بندگان ما هیچ نمیرسد اما هر ده بر روی کار است والا آنچه بهتر میدانند بندگان ما از صلاح دوستان بیرون نیست . (۱)

آوازه آمد آمد
هنوز ز پوره ممالی از داخل شدن شاه شجاع
امیر دوست محمد خان
الملک در بالا حصار کابل و حرکت امیر دوست
محمد خان از میدان ارغندم بطرف بامیان و ناشقرغان بعزم بخارا نگاشته
بود که آوازه مراجعت وی بکابل رسید . شرح زندگانی امیر دوست محمد خان در
بخارا و چگونگی کوابف ار سال برخی از شهزادگان چون محمد اعظم خان و شیر علیخان
با موافقت امیر بخارا بطرف افغانستان و فرار خودش با شهزاده محمد افضل خان

[۱] گمان غالب این نامه بنا بر مکتوباتن نوشته شده بر شاه شجاع از سلب اختیارات خود و زیاد روی ترپور انگلیس گله و شکایت بر سبیل حکایت میکند چون تاریخ ثبت فرمان های پیشتر و بعد تر این نامه ۳ و ۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۵۶ است میتوان گفت که نامه فوق الذکر در میان این دو تاریخ نوشته شده است .

طور پنهانی و رسیدنش نزد والای خلم و تهیه قوا برای مبارزه علیه انگلیس ها و شاه شجاع مطالبی است که چون از ساحه کابل خارج است بدان تماس گرفته نمیتوانیم .

همین قسم شرح فعالیت های یکمده از صاحب منصبان و عمال انگلیس از قبیل :
 داکنرلارد (در باهپان) کپتان ریتری (در داخل دره های هندوکش در باجگاه)
 کرنل دیای (که از کابل برای تقویه قوای فرنگی دم راه حرکت امیر فرستاده شد)
 و کپتان اندرسن (که با قوای مزید از کابل جهت تقویت عساکر شکست خورده فرنگی و حمله بر قوای امیر به طرف سیغان و کهمر د حرکت کرد) همه از حدود گنجایش صفحه های این اثر خارج است و جزء واقعات عمومی تاریخ این عصر بشمار میرود .

مجموع این پیش آمده ها این است که در ظرف دو سه ماه تابستان سال ۱۲۵۶ (۱۹۴۰ مسیحی) فعالیت های امیر دوست محمد خان و پسرش شهزاده محمد افضل خان در صفحات شمال و در دره های هندوکش عرصه را بر صاحب منصبان فرنگی دشوار ساخت و مصادر امور انگلیسی در کابل بچه مکناتن و جبه برنس و چه خود شاه شجاع دچار پریشانی زیاد شده بودند .

میر مسجدی خان غازی، جنبش
 حینی که امیر دوست محمد خان و پسر بزرگش
 ملیون کهستانی، جنگ نامه اثر سردار محمدافضل خان در صفحات شمال
 ملا محمد غلام آخندزاده کهستانی هندوکش در سیغان و باجگاه و هیبتک فعالیت
 داشتند، قریب کابل در قریب شمالی از دهن دره غور بند نانجراب مردم کهستانی
 علیه دستگاه فرنگی و شاه دست نشانده (پورشالی) ایشان قدم کرده و برای انجاعت
 خاک و طن از ارث بیگانه و بیگانه پرستان به فعالیت درآمدند . در این جنبش عده ثنی
 از مردان مجاهد کهستانی و نجرابی شامل بودند که تاریخ نام بسیاری از ایشان
 را فراموش کرده و نام و نشان دسته محمد ودی به ما رسیده که در آن میان اسم
 میر مسجدی خان غازی در بخش ندگی خاصی دارد . جنگ های میر مسجدی خان
 غازی و سایر مجاهدان کوهستانی علیه دستگاه سال تانت مشرتک
 شاه شجاع و مکناتن یکی از کارنامه های بزرگ ملی است که بحیث یک حماسه
 در تاریخ افغانستان در قرن ۱۹ شناخته شده و خاطرات آنرا خوشبختانه یکی از

شعراى مى کهنستانى ملامحمد غلام آخند زاده ولد ملا نيمور متخلص به (غلام) يا (غلامى) ساکن قريه آفنا بچى کهنستان به زبان ساده و روان و ع-ام فهم به بسحر تقارب در سال ۱۲۵۹ که سال اول جلوس دوم امير دوست محمد خان به-رتخه سلطنت افغانستان ميباشد به رشته نظم در آورده است.

در مقابل آثار و نوشته هاى انگايى اشعار حماسى و تاريخى يکى از شعراى وطن که خود جزو واقعات مى زيسته و در آن -همى دشته بسيار مغتنم است . چگونگى پيدائش اين اثر که آنرا به نام « جنگ نامه » مير مسجدى خان غازى در سال ۱۳۳۶ از طرف انجمن تاريخ نشر کرده ايم داستانى دارد که در مقدمه آن اثر با مميزات خود کتاب به چاپ رسيده .

هوازى و متمم اين اثر کتاب ديگرى هم داريم بنام (اکبر نامه) که باشاهر آن حميد کشمير ، معروف است و آنهم از طرف انجمن تاريخ چاپ شده است .

اينجا فقط همين قدر متذکر ميشويم که غلامى کهنستانى يک سال قبل از حميد کميرى جنگ نامه خود را به پايان رسانيده و ابتکار شرح مبارزه مى عايه تهاجم اول فرنگى ها بر افغانستان به شاعر کهنستانى ما ميرسد .

جنگ در جلگه خواجه خضرى در اواخر ماه سپتامبر و اوائل ماه اکتوبر ۱۹۴۰م مير درويش برادر مير مسجدى خان (شعبان و رمضان ۱۲۵۶ هـ ق) مير مسجدى خان غلام و احمد پسران مجاهد کوهستانى و سلطان محمد خان مجاهدان معروف نامه هاى محمد شاه خان نجر ا بى ، به امير دوست محمد خان به تاشق-رغان جنرال ميل، برنس .

حرکت شهزاده تيمور بطرف کهنستان در خدمت وى در راه نجات وطن و طرف ديگانگان اظهار کردند. در بين وقت دايره فعاليت مجاهدان کهنستانى وسعت پيدا کرده و انگليس و شاه شجاع که و خامت او ضاع را احساس کردند جنرال ميل را با دسته سپاه انگليسى و سواران فوفلزانى فزرى از کابل بطرف سمت شمالى سوق دادند و متعاقباً شهزاده تيمور از طرف شاه شجاع و الکسندر برنس مامور سياسى انگليس از طرف مکناتن به اتفاق هم بطرف چار يکار به حرکت آمدند و اساساً شهزاده تيمور وظيفه دار بود تا فعاليت هاى نظامى و سياسى انگليس ها را مراقبت کند . بر خورد اول قواى فرنگى با مجاهدان مى در اطراف قاعه عاينخان در تتم دره صورت گرفت

که در آن به اعتراف خود انگلیس ها تلفات زیادی به قوای فرنگی رسید و کپتان ادوارد کانولی کشته شد (۱)

بشرحی که در تاریخ افغانستان در قرن ۱۹ (صفحه ۸۹) ملاحظه میشود موهن لال که خود همراهی برنس و شهزاده تیمور در کهستان رفته بود مدعی است که غلام محمد خان پسر بلزائی که از خدمتگاران قدیم انگلیس بود برخی از سران قومی مثل خواجه خوانجی و خواجه عبدالقادر را حاضر ساخته بود که از سرکشی دست بردارند و حتی میر مسجدی خان را و ادار سازند که به کمپ شهزاده تیمور بکابل آمده و از شاه شجاع عفو بخواند. در عمل از چگونگی سازش سران قومی اثری دیده نشده و آنچه حقیقت دارد دوامبازوه است چنانچه بتاریخ ۱۳ اکتوبر جنگ های سختی میان مجاهدان های در اطراف قلعه میر مسجدی خان در جلگه خواجه خضری در مجاورت چاریکا صورت گرفته. میر مسجدی خان آغازی و برادرش میر درویش و پسران او غلام و احمد و باقی مجاهدان کهستانی که تعداد آنها بسیار محدود و تقریباً به (۵۰) تن میر سید با کار دو خنجر و سر نیزه با انگلیس در اطراف قلعه در او بختند و فرنگی ها را همزیمت دادند تا اینکه آتش بساری نوپ های انگلیس شروع شد آنگاه داخل قلعه شدند و در اثر آتش شدید نوپ از یک قلعه برآمده قدری دورتر قلعه دیگر را پایگاه عملیات خویش قرار دادند.

غلامی شاعر کهستانی جریبان این جنگ ها را چنین شرح میدهد:

وزان بعد آن مسجدی کا مگاد علوم از بسا نیز محمد شة نام دار	چود پدند ک-ردار آن شوم را
جداد پدند از خود برو بوم را	در انجا که بود شان همیشه قرار
سکواست بنزد یکی چاریکار	بگفتند کین چایگه بهر چنگ
نباشد سزاوار خیل فرنگ	که آن بد نژادان همه آتش اند
به کردار آتش همه سرکش اند	نباشیم زین پس د رین چایگاه
که گردد همی کار بر ما تباہ	نبا شد یکی قلعه از بهر چنگ
بکوشیم چندی به خیلی فرنگ	یکی قلعه از مسجدی نامدار
همی بود در جلگه خضری کنار	

(۱) صفحه ۲۴۸ جلد دوم حیات امیر دوست محمد خان تألیف موهن لال

بیگ سوی دشت و بیگ سوی کوه
 پسندیدند آخر همه سرکشان
 بیاید که نام آوران هر چه هست
 میگرا نکه بر برانس بدنزاد
 بگفتند و از جای برخاستند
 وزان بعد آن مردم نام جو
 همی رفت آن مسجدی نامدار
 برادر بد و نام درویش بود
 پسر بود با آن بیل نیک فام
 دگر نامش احمد بد آن نامور
 دگر نیز چندی زخویشان شان
 محمد شه نیز همسر سرکشان
 همی بود اندانجا دل پرز بیم
 کنون باز بشنو که مردم بکار
 که بر برانس آنگاه رسید آگهی
 برفتند و سر قلعہ بگذاشتند
 چو بشنید برنس دلش گشت شاد
 که از تبخ من کس نیا بد امان
 پس آنگه بفرمود آن بدنزاد
 همه قلعہ مسجدی را خراب
 محمد شه را نیز جاهش که هست
 به فرما پش و گفت آن نامجو
 سوی قلعہ مسجدی تا خستند
 بهر خانه بی کردی از ننگار
 زدی آتش اندرد رویام او
 خرابی در ایوانش انداختند
 بیگ سوخلا به همه آب چوه
 که انجا بود موضع دل کشان
 پی جنگ انجا سر اسر نشست
 بکوشیم تا نام ما اند به پاسد
 برفتند تن خود بیاراستند
 سوی جلگه خضری بکردند رو
 بهمراه پسر بسا برادر چهار
 که از سرکشانش هنر پیش بود
 سرافراز سا لار نامش غلام
 که از نور احمد به رخ داشت فر
 فراوان بدین سان بسی سرکشان
 در آن قلعہ فی الجماعه کردند مکان
 که آریازد و ران چه آید ما بیم
 به آغاز این دفتر زرنسگار
 که شد قلعہ از نامداران نهی
 ز ما وای خود دست برداشتند
 یکی لاف بر خوریشتن کرد یاد
 اگر چه بود اختر آسمان
 بلشکر که پسر به کردار باد
 بسازید تا من شوم کما هیاب
 سر اسر بسا ز پید در محاک پست
 روان گشت لشکر بکردار کوه
 برفتند و دیوارش انداختند
 منقش بکردار باغ بهار
 که سوی فلک برد پیغام او
 بیکدم چو ویرانه اش ساختند

همان نیز محمد شه را ج- ای او بدین گونه کرد ند- ما و ای او
 ز آبا دی هرگز نشان کس ندید ازین واژگون دام- تان کس ندید

شبخون بردن برنس مرآه غلامی کهستانی به تعقیب ابیات فوق چ- ر بان
 دوم در خوا ج- خضری حمله های فرنگیان را عایه میر مسجدی خان
 بر سر میر مسجدی خان غازی بعد از خراب ساختن خانه و قلعه او تحفه

عنوانی که اینجا در حاشیه قرار داده ایم طور آفی شرح میدهد :

چو شد برنس از کار خود کامیاب که شد منزل نام- مداران خراب
 بفرمود تا جشن آراستند هوشان بر نش- ستند و بر خا- مستند
 بدین برد تا آفتاب سپید شد از دهر چون سرک- شان تا امید
 فرو رفت در- نبران عن- برین سیاه شد ز اند و هس روی زمین
 فلک لشکر انجمنی راست کرد ز شب کینه خورشید در خواست کرد
 همین بود شب اندرین گیر و دار بفرمود آن برنس تا مدار
 بلشکر که خود را بسیار استنید بکینه سران چست بر خا- مستند
 بفرید هر گوشه بی طبل و کوس شد آراسته لشکر چون ع- روس
 روان گشت لشکر چو دریای آب جو برنس نهنگی در او کامیاب
 سوی جلگه محضری نهادند و انسان که بودی درو مسجدی نامجو
 غبار زمین و هوا پرده بست غبار زمین و هوا پرده بست
 سپید و دم از برج مشرق مید که آف شوم دیواران قلعه دید
 چو نرد پک آن قلعه لشکر رسید هی دید برنس در او از امید
 وزان سوی هم مسجدی کامگار ابا نامدران در آن روز گسار
 خروشش بگوش سران در رسید ز هیبت دل نامدران طپید
 سر از برج دیوار کرد ندر برون که آیا چه باشد فغان و فسون
 چو دیدند همه دشت پر لشکرا بهر سوز گردن کشاف ما چرا
 چنین گفت آن مسجدی بر سران که ای کامگاران نام اوران
 نما ند کسی در جهان جار دان چنین است امر خدای جهان
 هر آن کوز ما در بزناید است باخر سرش خاک ما ناید است

بود آنکه نامی بجنگ آوریم
 بیا شید در جنگ همه پایدار
 بدینی گونه بودند یلان در شتاب
 باشکر بر آشفت برنس بگفت
 بگیریید مر دور این قلعه زود
 نمائید يك تنه کس از عام و خاص
 بیکبار لشکر به فرما او
 در آن لحظه هم مسجدی پایلان
 بیک برج دیوار در ویش را
 بهمراش خیلسی ز نام اوران
 بیرج دگر با غلام این بگفت
 دگر برج در دست احمد سپرد
 بفرمود آنگاه که ای سرکشان
 بگیریید این کافران را به تیر
 بدینی گفته یکبار همه سرکشان
 برآمد فغان از دهان تفنگ
 وزان سوی هم خیل نصرانیان
 سراسر سیه شد جهان همچو دود
 وزان پس بیارید غمبار غم
 بغریید . . . در روز کسین
 همی خشت بر خشت برج حصار
 چونزد یک دیوار ، نصرانیان
 وزان سوی هم نامداران جنگ
 ولی کافران رو تبر تافتند
 چنان میزدند سرکشان از درون
 بسی خیل نصرانیان کشته شد
 ازان قوج کس زنده یکتی نماند

شگفتی به خلق فرنگ آوریم
 که این نام ماند ز ما یادگار
 که سر برزد از برج کوه آفتاب
 چه دارید مردانگی در نهفت
 برآرید دودش بچرخ کبود
 گزین چایگاه زنده گردد خلاص
 بجنبید از جنا بگردار کوه
 کمر بسته بر کین نام اوران
 فرستاد جان و دل بخویش را
 بگفتا تو باش اینطرف پاسبان
 که ای شیردل بخت بهر تو چفته
 محمد شه را هر خوبش برد
 چه دارید دگر مداران شان
 که اینجا مبادا شوند پای گیر
 زدند دست درمارانشان
 بجوشید در کام دریا نهنگ
 فگندند آتش هم اندر جهان
 برآمد فغان ها بچرخ کبود
 وزو نامداران کشیدی الم
 چو میما ب لرزید روی زمین
 با فگندند ان از در پر شرار
 رسیدند بسا لشکر بسی کران
 زدند لیدی به تیرو به خشت و به سنگ
 که دیوار بر پنجه بشگافتند
 که شد خندق قلعه پر موج خون
 که آن دور قلعه چو پشته شد
 فک بریلان آفرین ها بسخوالت

همی توب یکدم نبودی قرار
 چو بر اس مزین کارراد بدسخت
 بگفتا که نایاد دارم به کین
 همی ریش بر کند و بر باد داد
 بفرمود نا شا نزد سردبان
 یکی سوی آن قلعه رو آورد
 بگردد همی چهار دور حصار
 بچنگ اندر آید روان اندرون
 چو بشنید کائن ز جا چست زود
 بخود خیلی از نامدارن گزید
 چو دیدند مر مو منسان کاراو
 که یارب توئی چاره کار ما
 درین گفته بودند که این غم وزید
 گرفتی همی چهار دور حصار
 باشکر بفرمود کائن کنون
 بهر پایی نرد بان کنزار
 بد نبال آن چار چار گزید
 همی مومنان از درون حصار
 بیکسوی درویش و یکسو غلام
 بیکسوی آن مسجدی نامم جو
 بدست هر یکی تیغ و تیر و تبر
 گهی میزدندی به تیر و تفنگ
 چو گبران شدند بر سر نرد بان
 و زان سوزدندی یلان تیغ کین
 از آن وقت زیر آمدند از هوا
 فنادند هم می سپردند جان
 بهر گوشه ای بود شور و فغان

بیا ز بد تیر همچو او بر بهار
 بلرزیدن برسان برگ درخت
 نشورید با ما کس اندر زمین
 یکی حیاه اش آندم آمد بیا
 بگردد به همراه خیل سران
 مگر رزیر تیغ آن گروه آورد
 بهر سو نهد نرد بان چهار
 ازین قلعه بیرون کند موج خون
 بیرداشت آن نرد بان هر چه بود
 روان سوی آن قلعه رو آورید
 بسوی محدا آورید نردو
 تو باشی ازین غم نگهدار ما
 سپاه دار کائن در آنجا رسید
 نهاد هر طرف نردبانی چهار
 روید از ره نردبان اندرون
 برا بر رفتی دلیری چهار
 بهر چار کوشان همی بد گذر
 بگو شد از چار سه و بهر کار
 بیک سوی احمد بیل نیک نام
 بهمراه محمد شته کا م جو
 بگو شدند هر گوشه چوشیر نر
 گهی می بگو شید بر خشت و سنگ
 بسالای دیوار گشتی عیان
 که آمدند ز بالا بروی زمین
 شدی ده کس از نردبانی چدا
 نمیدادند از شادمانی نشان
 قیامت بیا شد در آن دو دمان

بدین گونه رزم اترمان شد بپا
 لبو دیکزها ن توپ بسته دهسان
 گهی ریخت خمپاره با را نغم
 سرا سرجهان تیره و تار شد
 بشد کشته بسیار خپیل فرنگت
 چنان مرده بالای هم برفتاد
 بدانست کاتن که شد کار تنگت
 بگردید زانجا دل مستمند
 ز لشکر هر انکس که اوزنده بود
 بگردید برنس همی تلخ کسام
 بگفتا چه سازم چه گویم همی
 نیابم پس اکنون بیگتن سیرا
 چه سازم که مر راه تد بیر نیست
 وزان سوی هم مسجدی سر فراز
 که ای باد تان لطف حق پسا پدار
 بکشید از کوشش نام و ایننگت
 و زان سو برنس دمی خیره گشت
 به تد بیر دیگ بر بر افشرد پی
 بفرمود تانوپ ها هر چه هست
 ز بالای دیوار همه خشت خشت
 چو فرمان برنس سپاهی گرفت
 بغرید غرا به اندر کمین
 چنان کرد تا ساخت دیوار پست
 برآورد آن لحظ برنس خروش
 بیاید که یکدمه جنگی سپاه
 بتاید سری برج بل بشکسته رو
 همی گفت کاتن که کار منست

زمین گشت چون روی گردون سیاه
 دما دم بر آورد شود رفسغان
 کز و مساه و ماهی کشید ایام
 که از عمر خود چرخ بیزار شد
 نشد کام شان حاصل انروز جنگت
 که پو پندگان بر سرش پانهاد
 تبا شده نامداران جنگت
 که از کار خود بر نشد مسود مند
 رخ خود سری برنس آور زود
 کزین کرده بر خویش گم کرد نام
 که بر خاک شد آبرویم همی
 که نهی اسپ و نی توپ و نی لشکر
 بدین خواب من روی تعبیر نیست
 ابانامداران بگفتا به ساز
 چنین امت آئین مردان کار
 برآرید کشتی ز کسام نهنگت
 سراسر جهان در نظرش تیره گشت
 که آتش برآورد به پیکارنی
 برا بر بیکسوی دیوار بست
 ببا بد که یکسر پیا پان نهشت
 سراسر جهان روشنائی گرفت
 درآندم بلر زید روی زمین
 که از زهرش آید بیالاش دست
 کزین بیش در توپ دیگر مکوش
 بهمراه نام آور کینه خسواه
 نفا بد رخ ارتیفش آینه سرو
 که این زخم خورد شکار منست

گزبن کرده برخو د سپاه نا هجو
 چو دیدند مر مومنان ساز جنگ
 سوی برج بشکسته گشته روان
 دورو یه ستاد ند دل پرز کین
 دران لحظه هم کاتن آنه جار مید
 بگفتا به نام اوران فرنگ
 د ویدند به دیوار نه صرا نیان
 بگردون برآمد صدای تفتنگ
 چنان برکشیدند گردان خروش
 گهی میزدند تیغ گاه خشت و سنگ
 سروروی پرگرد و دل پرز خون
 بشد کشته بسیار خیل فرنگ
 جوانی بشد کشته عبدالله نام
 بگردید هم مسجدی ز خیم دار
 همی رفت درویش نزد یک او
 نیاور به دل هیچ اندوه و غم
 که تا زنده ام جان فشانسی کنم
 بدند مدتی اندرین گیسو دران
 کسی را که از زد بود بارش
 بدانست برنس که شد کبار تنگ
 ز مالی بیاسود در هم سپاه
 بدین بود تا گنبد بی ستون
 بدزدید شب چهره آفتاب
 برآورده شب پرده شب روی
 در آن شب بفرمود آن نامدار
 که امشب تو در فکرا این چاره هـ
 بر آید از قلعه خور و کولان
 سوی برج بشکسته بسنها درو
 کشادند بازو به تیر و تفنگ
 بهم نامداران جنگ آوران
 که آیا چه آید ز چرخ برین
 روان تیغ کین از میان برک شید
 که گیرید این سرکشان را بجنگ
 که گیرند مر مومنان را میان
 که اندر قمر عقرب او بخت جنگ
 که شد گوش گردون دون پنبه پوش
 نبودی مدارای رزم تفتنگ
 بیارید سنگ از برون و درون
 بگشتند همه سیراز جان و جنگ
 ز خوبشان آن مسجدی شاد کام
 شد از دست بازوی آن نامدار
 بدو گفت کسی سرور نام جو
 که یارب بداندیش تو با دکم
 ترا همچو جان پاسبانی کنم
 نشکست بخت نصرا نیان پایدار
 چه باک از همه تیغ بارد سرش
 شده زرد و بر خاک و خون روی و رنگ
 بشد خشمگین برنس کینه خواه
 ز خود کرد خورشید را سرنگون
 ببرد و نهان کردش اندر نقاب
 که ما اند نهان سستی و پهلوی
 به درویش آن مسجدی کامگار
 بی چاره که ار بی چاره شو
 مگر تا سلامت بر آید جان

بفرمائش از قلعه آن هر چه بود
 برون آمدند آنهمه چست و زود
 روان نیز خود بر سر زین نشست
 کمر بر سوئی ملک نجر اب بست
 در آن شب سوی ملک نجر اب رفت
 فلک گفت کز چشم ما آب رفت
 چو شد بیرق صبح روشن بلند
 کز و شاه خاور شود بهره مند
 بر آورد خورشید زرین کلاه
 به برنس رسانیدند از گاه خیر
 بفرمود آن برنس دیوزاد
 بیاورد آن مرده ها را کهنون
 از انجای برگشت آن کینه جو
 در انجا هی بود روز و شبان
 به پایان رسانیدم این داستان

منابع انگلیسی منجمله موهن لال مینگارند که دیوارهای قلعه میر مسجدی خان در جلگه خیلی مستحکم بود و توپ چندان بدان کاریگر نمی افتاد. ایونت کولنل تروتسن بادسته های معینی خود مامور حمله بر قلعه شد و بعد از مقاومت های بسیار شدید میر مسجدی خان که زخم برداشته بود در تاریکی شب از قلعه برآمده برای دوام مقابله روانه نجر اب گردید.

مقارن این زمان وضع مجاهدان ملی و امیر دوست محمد خان و انگلیس ها بدین ترتیب بود که میر مسجدی خان با وجود داشتن زخم منکر در نجر اب آمادگی داشت ملک سیف الدین در کاه دره و اطراف آن بر اقباب حیرکات دشمن بود. امیر دوست محمد خان تازه به دره غور بند رسیده و مشغول مطالعه اوضاع بود. قوای جنرال رابرت سیل به آق سرالی که سر راه انوخته کابل بود متوقف شده میخواست از هرگونه حمله که از طرف میر مسجدی خان یا از طرف امیر دوست محمد خان و یا از ناحیه مشترک آنها بر سمت کابل صورت بگیرد جاو گیری بعمل آرد.

انگلیس ها همانطور که قلعه میر مسجدی خان را در جلگه خواجه خضری ویران کردند کاه دره و قلعه بابا قشقار مرکز مقاومت میر درویش و ماسک سیف الدین را نیز آتش زدند به نحوی که این در نفر کبکی برادر میر مسجدی خان و دیگری ملک کاه دره بود و باقی مسکن مجاهد همه بطرف نجر اور و آوردند و به دوز میر مسجدی خان غازی که در اثر برداشتن زخم کاری در بستر افتاده بود جمع شدند بدین ترتیب میر مسجدی خان و نجر او مرکز آمال و نقطه انکاء تمام مجاهدان کوهستانی شد و انتظار

میرفت که امیر دوست محمد خان هم به ایشان به پیوندد. این جنبش ها چه در کمپ شهزاده تیمور و برنس چه در کابل در مقر مکناتن در بالا حصار و تشویش و اضطراب زیاد نواید کرد چنانچه سرپرست سیایسکس انگلیس مولف تاریخ افغانستان در صفحه ۲۰ جلد دوم موانع خرد درین مورد مینگارد :

« فعالیت های لاینقطع دوست محمد خان در کابل تو نید پریشانی نمود و مکناتن و از ترس این که مبادا محاصره شود قوای جدیدی از هند مطالبه کرد . »
 سه نامه شاه شجاع عنوانی برنس سه نامه از شاه شجاع در دست است که در ماه میر مسجدی خان غازی و سائر محرم سال ۱۲۵۷ نوشته شده . جنبش مایون سران مجاهدین و ملکان و کدخدایان مجاهد کوهستانی و نجرابی و شدت فعالیت ریزه کهنستان و نجراب امیر دوست محمد خان در اینجا علیه قوای فرنگی در ماه رمضان سال ۱۲۵۶ جریان داشت با این که درین جریانات تقریباً سه ونیم یا چهار ماه پیری شده مفاد و متن نامه ها روز هائی را یاد می آورد که برنس با شهزاده تیمور طبق دستور شاه شجاع و مکناتن به سمت کهنستان رفته و بعد از مقاومت شدید میر مسجدی خان غازی و دسته محدود مجاهدان در جنگ های جلگه خواجه حضرتی که قلعه های مسکونه ایشان در اثر گلوله باری توپ های فرنگی ویران شد و برای دوام مبارزه به نجراب رفتند. قبل از این که حمله غازیان تحت سرپرستی امیر دوست محمد خان در جنگ پروران دره شروع شد برنس موقع یافته نامه و راپورتی به شاه شجاع فرستاده و برای دلجوئی میر مسجدی خان و محمد شاه خان نجرابی و سائر سران مجاهدین و ملکان و کدخدایان کهنستان و نجراب بوی دستور داده است که فرامینی صادر کنند اینک متن سه نامه .

« معلوم عالیجاه رفیعجاه شجاعت و نهور بنیان مقرب الخاقان کرنیل سکندر »
 « برنس صاحب بهادر بوده باشد در عریضه مشعر به احوالات مردم نجراب و فراریهای »
 « سمت چار یسکار و کوه دامن قلمی و ارسال حضور معذرت دستور اشرف نموده بود »
 « از نظر انوار فیض منظر همایون گذشته مضمون آن حالی رای اقدس گسر دید . »
 « بنا بر آن در آنوقت مو از ی دو طغرا دستخط مبارک از مصدر عز و جاه خاقانی سر »
 « افزای مردم نجراب و فراریهای چار یسکار و کوه دامن شرف اصدار پذیرفته به »
 « نحویکه آنعالیجاه صلاح داند از آن قرار معمول دارد اشفاق پادشاهانه در هر باب »
 « شامل حال خود دانسته در عهده شناسند نحر بر فسی شهر محرم ۱۲۵۷ »